

بیانیه‌ی اساسی اعلام حضور حزب دموکراتیک “مادر” افغانستان.

حزب ما به افغانی بودن کاری نه داشته و هویت افغان هم نه دارد.
حزب ما، حزب کامل افغانستانیست.

تیر، ۱۲، ۱۴۰۲

حزب، بیانیه‌ی اساسی خود را توسط محمد عثمان نجیب، اعلام می‌دارد.

به نام خداوند جان و خرد:

۲۹ جون ۲۰۲۳ – آلمان

حزب ما:

- به باور کامل در بی‌هوده‌گی همه شعار های عوام‌فریب پنج دهه‌ی اخیر خدمت به مردم.
- با درک از اندیشه‌ی نضج یافته و در حال نهادینه شدن حس عدالت‌خواهی، برابری انگاری و برتری نه انگاری بردگران و برتری نه‌پذیری دگران، که نسل جوان و میانه‌ی کشور دارد.
- با آگاهی از رشد خردگرایی های سازنده‌ی خودشناسی، جنبیده‌گی های سیاسی، شناسه‌های هویتی و آزادی‌خواهی مردم.
- به فهم درست از تکانه‌های دریافتی و احساسی ملت عزیز افغانستان، مبارزه بر ضد سیطره‌ی روز افزون کشور های مداخله‌گر و گروه های تروریستی در افغانستان.
- با برداشت محاسبه شده از دست‌یابی هوش و شعور بلند جمعی در کشور و مردم کشور به ویژه نسل جوان و داشتن اراده‌ی مبارزه‌ی تعیین کننده و شجاعانه‌ی شان در رهایی وطن از چنگال اشغال‌گران.
- با آگاهی از علاقه‌ی فراوان نسل جوان و میانه‌ی افغانستان برای دورهم‌آیی زیر چتر یک رنگ راستی‌گفتاری و راستی‌کرداری و واقعی رفتاری.
- با توجه به درک و آگاهی تجربی سال های جدایی و دوری از وطن، برای رونمایی یک تغییر کلی و بنیادی زیرساخت های علمی و مدنی و سیاسی در کشور، پسا آزادی دوباره.
- با درک از نیاز جدی احیا و باز آفرینی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، شاخه‌ی پرچم.
- برای راه اندازی برنامه‌های کوتاه و دراز مدت ردگیری قانونی مجازات بازی کننده‌ها با سرنوشت صدها هزار عضو حزب.
- با درک از عطش فرو نشسته‌ی مردم و جوانان، برای مقابله با همه نا به سامانی های تحمیل شده، زورگویی‌های گروهی، تنظیمی، سیاسی، قومی، قبیله‌یی، بی عدالتی‌ها، یک سویه رفتن‌ها و یک جاده دویدن‌ها خودنگری‌ها و دگر نه نگری‌ها.
- برای تأمین بنیادی و نامیرای ایجاد فرهنگ بی‌گسست سیاست از میان بردن انحصار یک قوم بالای قدرت و ثروت.
- برای شکل‌گیری برنامه‌ی تقسیم بدون تبعیض و موازی و عادلانه‌ی و مساوی ثروت و قدرت میان همه‌ی مردم افغانستان.
- برای برآورده شدن حقیقی برنامه های انکشاف متوازن در عرصه های گونه‌گونه‌ی زنده‌گی.
- سرانجام، برای رسیدن برای ساختار واقعی یک جامعه‌ی بدون تبعیض، بی غش، بی‌برتری خواهی که

آرزوی سه صدساله‌ی بی تحقق مردم افغانستان است، اعلام موجودیت می‌کند.

نه می‌خواهم با گفتار های دروغین و طولانی، انقلابی نمایی کنم.

تاریخ زنده‌ی سیاسی حزب دموکراتیک خلق افغانستان را به گونه‌ی حقیقی، نه همه‌ی ملت و نه همه

اعضای حزب در رده های پایانی می‌دانند. آنچه می‌دانند، یک پی‌کار نفس‌گیر برای رهایی از

سلطه‌گرایی بود. برخلاف دید و تصور دگران و یا توجیه‌کننده گان، مبارزات دشوارگذر درون حزبی،

ناشی از بی‌ماری های خودخواهانه و گرایش های منتهی به غرض‌ورزی های غرض‌آلود خودنگری و

ها و منم و تلوار ها بودن، حزب واحد را به دو شاخه‌ی خلق و پرچم از هم گسل داد. آن گسست، دردی

را درمان نه کرد. تنها نتیجه‌ی ماحصل از آن گسست، انقسام جنجال‌آفرینی ها به دو بخش بود. که

شیدان شبرو، فرا راه دو رهبر (شادروان ها ببرک کارمل و نورمحمد تره‌کی)، قرار دادند. یعنی از

یک سر و تن، دو تا به جود آوردند تا بتوانند در شقه‌سازی وجودی رهبران، طی طریق مساوی کنند و

کردند. این تفسیرها به معنای آن نیستند که رهبران را مبرا از تقصیر انگارند. یکی از ضعف های بسیار

بزرگ رهبری، باور بیش از حد رهبر، نرمش فراتر از برداشت برخی ها نسبت هم‌راهان است. موردی

که هر دو رهبر داشتند. من این‌جا به سیر و سلوک شاخه‌ی <خلقی> شادروان نورمحمد تره‌کی کاری نه

دارم. مگر این که

ضرورت افتد. مطالعات من پسا کسب عضویت در حزب، این استنباط را به من دادند که رهبری

عالمانه‌ی شادروان رفیق کارمل در دوران مبارزات سیاسی حق‌طلبانه و عدالت‌خواهانه دل‌سوزانه برای

وطن و مردم و طیف ها و اقشار مختلف و در مجموع برای وطن و مردم برانزده و سازنده و فداکارانه

بوده است. ولی رفع نه کردن مشکلات و معضلات آنی، بنا بر هر دلیلی که بوده، غیر قابل توجیه اند.

اگر به خُرد و ریزهای ناشی از شکسته سری‌های برخی حزبی‌نما ها در همان اسرع وقت ترتیب اثر

انقلابی و منطقی داده می‌شد، امروز اتهام‌نامه‌هایی زیر پوشش دروغین این یا آن نام برضد رهبر به

میان نه می‌آمدند. نگاه انتقادی من آن‌نیست که رهبر همه را به تیر خلاص می‌بستند و بدنامی کمایی

می‌کردند. مجازات حزبی را برای خاطیان وفق حکم اساس‌نامه، شدید و شدید و شدید عملی می‌کردند.

من یقین دارم و احتمالاً همه اعضای حزب شاخه‌ی پرچم باور دارند که عبور از آن گذرگاه‌های دل‌گیر و

پر آشوب خودخواهی‌ها و مسیر دادن حزب به خط غیر انحرافی از ویژه‌گی رهبر بودند. بر خلاف جناح

خلق، رهبر شاخه‌ی پرچم، تا زمان کودتای ۱۸، حفیظ‌الله امینی نه داشتند که همه‌کاره‌ی حزب باشد و

سرانجام هم رهبرش (تره‌کی صاحب) را از بین ببرد. این تمایز، نه خوش‌بینی است و نه تصادف

انگاشتن. درست، فرآیند هوشیاری و خردورزی رهبر (ببرک کارمل فقید) بود که از همه دسایس پیدا و

پنهان جان سالم به در بردند و رهبری سالم کردند و کشتی افسار گسیخته‌ی جامعه را در دوران زعامت خودشان و برای اولین بار در مسیر ایستایی به عدالت و برابری و حرکت به سوی ترقی و تعالی به ساحل مراد رساندند. حالا که رهبر نیست بیش‌ترین خادمان و خاینان حزب هم چهره در نقاب خواب مرگ بسته اند و تمام اوضاع و احوال کشوری و جهانی در همه‌ی بخش‌های زنده‌گی تغییر یافته، سطح آگاهی‌های سیاسی و بینش‌های خودآگاهی‌دهی نزد عامه‌ی مردم افغانستان و به خصوص نسل جوانان و میانه‌ی کشور در ضریب‌های بلند هوشی و تفکیکی و تشخیصی منفعت‌ها و مصلحت‌ها بالنده و بارور شده اند، درست زمانی‌ست برای آغاز مبارزه‌ی منسجم، متعهد، استوار، بدون تزلزل، عدالت محور، مساوات محور، برابری محور، مسئولیت‌پذیری محور، پاسخ‌گویی محور، دیده‌بانی محور، خودبرتر نه دانی محور، دگری را مانند خود دیدن محور، نه دگری را نوکر خود دیدن محور. این‌کار میسر نیست مگر به باز آفرینی روح تازه در کالبد خسته و از نفس افتاده‌ی حزب.

سی سال و اندی فرصت بسیار بود برای یک سنجش خردمندانه‌ی باز آفرینی حزب مطابق شرایط جدید. من، نه می‌دانم آنانی که خودشان را جامع‌الکمالات و محیرالعقولان دانش و سیاست می‌تراشیدند، چرا خودشان را در گرداب‌های انفرادی شناوری پرتاب کردند؟ آنان، آن مقوله‌ی مشهور تحلیل مشخص از اوضاع مشخص را چه‌گونه درک کرده بودند؟ هر کدام، چهار تایی را جمع کرد و جمعی را منزوی. حزب را از بین بردند. گویی گلب‌الدین‌های بی‌شماری بر جان حزب افتادند و تا استخوان دریدندش. من به این عمل، هیچ توجیهی غیر از این نه یافتم. گلب‌الدین‌های حزب ما، بسیار بی‌رحم‌تر از گلب‌الدین اصلی بودند. این که بگویم، اینان همه ملامت اند، دروغ گفته ام. این که بگویم اینان در حیات رهبر، پسا مرگ رهبر، در حیات مادر اناهی‌تا، در حیات رفیق بریالی، پاس رهبر را نه در مقاله‌های سرخ و سوزان و یا سیاه تابان، نه در نوستالژی‌های ساخته‌گی، بل در عمل‌گرایی‌های بی‌مصرف و بی‌هزینه نگه می‌داشتند و ثابت می‌کردند که واقعاً رهروان مکتب آدمیت ببرک کارمل. در بخش سیاست و مناعت، باید همه، تا دوران حیات رهبر، بدون هراس از موقعیت‌های خودشان احیای حزب یا ادامه‌ی کار حزب را تحت رهبری حتماً نمادین رهبر عملی می‌کردند. یا محور اساسی مادر اناهی‌تا را می‌ساختند و بدون شک، چنین کاری می‌توانست بی‌پایانه‌ی پایایی برای تجدید تعهد با رهبر به شمار آید. هیچ بهانه‌ی را نه می‌توانند عنوان کنند که برای صفوف چاکلیت کاکاو بخرند. من، در سلسله‌ی روایات زنده‌گی ام نوشته ام که حتماً دشمنان ببرک کارمل فقید، مردتر از بسیار شاگردان و هم‌زمان نامردشان بودند. دلیل آن بود که در شروع دهه‌ی هفتاد شادروان مسعود، از جایی راجع به شهادت پسا سقوط احتمالی هواپیمای حامل ببرک کارمل فقید و مارشال دوستم، آن‌زمان جنرال چهار ستاره و فرمانده عمومی شمال اطلاع یافته

بودند. نگرانی شان چنان شدید بود که از طریق مرحوم دکتر عبدالرحمان، برای من هدایت دادند تا هم روزه به بلخ و جوزجان سفر کنم و گزارشی را از راستی آزمایی بیاورم. در نتیجه آقای دوستم را ملاقات حضوری کرده و جریان را توضیح دادم که آقای مسعود، چنان اطلاعی دریافت کرده. ایشان گفتند که هیچ پرواز مشترکی با رهبر نه داشته اند. ولی از نزدیک به دیدن شان رفته بودند. رهبر صحت کامل دارند و شایعه را در مصاحبه رد کردند. من در برگشت هم گزارش را به حمایت جناب احمدشاه مسعود و دکتر صاحب عبدالرحمان در شرایطی منتشر کردم، که نام بردن از ببرک کارمل فقید خودش یک جرم بزرگ بود. چه رسد به نشر گزارش مرگ و زنده‌گی ایشان. همان‌جا با خود گفتم دشمنان رهبر، مردتر از دوست‌نماهای ایشانند. به هر رو، غرض از این مقایسه، دفع قبل از وقت دفاعیه‌ها و واکنش‌هایی است که احتمالاً در پی نشر این بیانیه بروز خواهند کرد.

چرا و چه زمانی به اندیشه‌ی احیای حزب شدم؟

پیشا فروپاشاندن عمدی شیرزاه‌های سیاسی و اداری جمهوری دموکراتیک افغانستان در مجلسی که خاینان به رهبر، زیر نام پلنوم ۱۸ گردهم آمده بودند، من مصروف فراگیری تعلیمات مسلکی ترمیم و تخنیک خودروهای ارتش در آکادمی تخنیک واقع پل‌چرخ‌ی بودم. که از سوی فرماندهی فرقه‌ی ۸، فرستاده شدم. شرح اجبار ماجرا در روایات زنده‌گی من آمده است و نیازی به بازگفتار آن نیست. تا آخرین ماه آموزش‌های ما که باری رفیق یاسین صادقی، رئیس عمومی امورسیاسی برای دیدار با دانش‌آموزان و تشریف آوردند. چند مدت کوتاهی از این دیدار گذشت. در میان هم‌صنفان من همه برایم عزیز بودند هستند. از دوره‌ی که یاد کردم، رفیق امین‌الله خان و رفیق سیدرحمان بسیار نزدیک‌تر به من بودند و من به آنان. تاکنون این احترام و رفاقت ادامه دارد. من جریان آماده‌گی‌ها به خاطر کنار زدن رهبر توسط دکتر نجیب و خاینان دیگر را درست در محله‌ی موسوم به زیارت ابوالفضل مقابل تعمیر حوزه‌ی دوم امنیتی از دهن رفیق امین‌الله خبر شدم که شوخی‌گونه به یکی از رفقای پارسی زبان ما گفتند: نوبت تان خلاص شد... داکتر صایب به جای کارمل صایب مقرر میشه. من آن گفتار را به دلیلی جدی گرفتم که امین‌الله خان را به نام خواهرزاده‌ی آقای جنرال صدیق ذهین می‌شناختم. برون جهیدن سخنی از زبان چنان کسی ساده نه بود. راستش آن سخن در اول به من اثری نه کرد، ولی آهسته آهسته بر روان من چیره شد. جزئیات ماجرا در روایات زنده‌گی من به کثرت از گوگل قابل دریافت است. من از همان لحظه نظام را مختومه دانستم و رهبر را خلع قدرت شده. پسا کودتای خاینان علیه رهبر، مدام در اندیشه‌ی بازآفرینی حزب با روش نوین و اندیشه‌ی پیشین بودم. محافظه‌کاری‌ها، بی‌تفاوتی‌ها و تمایل

به مادی‌گرایی، بسیاری از رفقا، نه همه و نه صفوف سبب شدند تا بار آماده‌گی‌ها را در هوشم پرورش داده و نگه دارم. حالا، آن مراحل کامل شده را به آگاهی شما رفقای عزیز رسانیده و از همین لحظه اعلام موجودیت حزب دموکراتیک "مادر" افغانستان را به شما نوید می‌دهم. هم زمان می‌پرسم که چرا، پس از نشر اولین اطلاعیه‌ی اعلام حضور حزب، لרزه بر اندام برخی‌ها افتاد؟ کاش، آنانی که حالا من را متهم به سوء استفاده از نام بزرگان و محبوبه مادر می‌کنند، که در حال اغما به سر می‌برند، این همت را می‌داشتند که طی سی سال اخیر، به جای هزار حزب، با استفاده‌ی ابزاری از نام حزب مادر، یک حزب واحد را می‌ساختند. مگر این احزابی که زیر نام مکتب ببرک‌کارمل فقید ایجاد شده‌اند، همه استفاده‌ی جو‌اند؟ مگر محبوبه مادر، انوشه یاد اناهی‌تا مادر، در همین سی سال افتاده در بسترهای بیم و امید میان مرگ و زنده‌گی بودند؟ من، بنایی را گذاشتم، نمادین. هیچ مردی رهبر نمادین اول این حزب نه خواهد بود، مگر یک زن. آن هم همین محبوبه مادر. پسا حیات‌شان هم مهربانوهای گرامی‌زیادی از رفقای ما اند مستحق رهبری عملی و حضوری این حزب تا رسیدن به مرحله‌ی انتخابات. مانند، شفیقه رزمنده، دکترس نظیفه توحی، عارفه ایماق، نفیسه نبی. ووو... حتا اگر آنان هم رهبری را نه پذیرند، حضور نمادین بودن رهبری اینان، یادآورنده‌ی بی‌مهری‌های همه مردانی است نسبت به آنان که هی احزابِ مرد محور ساختند و تنها یکی از موادِ مرام‌شان یا بیانیه‌های آتشین‌شان را هم برای زنان در حزب قرار دادند. ولی عمل و اعمال‌شان مردانه بوده. با من در نیامیزید، این مفکوره را تقویت کنید. به اطلاع آن دوستانی می‌رسانم که خود‌شان را نزدیک و سخن‌گوی خانواده‌ی شادروان ببرک‌کارمل می‌دانند:

حزب دموکراتیک خلق افغانستان، مانند تنظیم‌های جهادی یا طالبانی مال شخصی رهبر و خانواده‌ی گرامی‌شان نیست. اگر می‌بود، حتمی کسی را جانشین‌شان تعیین می‌کردند. ارادت ما به محبوبه مادر استثنایی در بزرگداشتِ خدمات‌شان برای حزب است که عمر و جوانی‌شان را صرف آن کردند. نه در انداز میراثی. خود‌شان هم اگر صحت می‌داشتند همین موضوع را تایید می‌کردند. و باقی خانواده هم می‌دانند که حزب میراثی نیست. من همان کاری را کردم که آقایان به ظاهر رهبر دوست، در سی سال و اندی نه کردند. اگر چنان می‌کردند، امروز یک حزب واحد می‌داشتیم. شما امشب و همین حالا اعلامیه‌ی را برای اعلام حضور حزب جدید می‌خوانید که هرگز انتظار آن را نه داشتید و در مخیله‌های تان هم نه می‌گنجید. من سال‌هاست در دفاع از رهبر قرار دارم که بسیاری‌ها او را فروختند. مادر محبوبه کارمل رهبر نمادین این حزب هستند. ارچند آگاهی نه دارند.

= من در انتخاب نام "قابل تغییر" حزب، نوشتن اساس‌نامه‌ی حزب و طرح مرام‌نامه حتا یک کلمه هم از

احزاب جدید منشعب شده از حزب مادر، سود نه جسته‌ام. از هیچ رفیقی هم دعوت نه می‌کنم که به آن بپیوندند. مگر این که خود شان لازم بدانند. این حزب، آفتابی نیست نو ظهور و مهتابی هم نیست مقهور. محبوبه مادر، انوشه یادها، اناهیتا مادر، ببرکارمل، محمود بریالی و به گونه‌ی بسیار نادر و سنجیده شده، شادروان عزیز مجید زاده، اهرم های خاموش و نمادین رهبری این حزب اند. انوشه یاد عزیز مجیدزاده معاون کمیسیون کنترل و تفتیش کمیته مرکزی ح، د، خ، ا در دوره‌ی رهبری شادروان ببرکارمل بودند، ایشان، مردانه در مقابل خاینان و شرکت کننده‌گان کودتا ایستادند. تفصیل را در روایات زنده‌گی من می‌خوانید. هر کاری که در باروری این اندیشه و بازسازی حقیقی مکتب ببرکارمل فقید انجام می‌شود. همان اصولی‌ستند که در سرخط کار های رهبر قرار داشتند. ولی خاینان آن را نقش بر آب کردند. رعایت، پیروی و پشتی‌بانی از مبانی و اصول دین مقدس اسلام و اتحاد مردمی، آن گونه که رهبر می‌خواستند است. من رهبر این حزب نیستم، انسجام دهنده‌ی آن هستم. رهبر، پسا نشر و نظردهی، نه نظرخواهی پیرامون بر نامه و اساس نامه‌ی جدید حزب در اولین اجلاس آن به رهبری نمادین محبوبه مادر، در هر جایی که باشند، انتخاب می‌شود. برای حالا، محبوبه مادر رهبر افتخاری کامل و شامل آن اند. شاید این یک خبر اعجاب انگیزی برای حتا به مادر ما، محبوبه کارمل و همه باشد، اگر بی‌ماری مجال تفکر را دهد شان. چون تصمیم داشتیم، وقتی همه امور مربوط از دید من کامل شوند، آن اقدامات را برملا سازم. در این مورد جزء با خودم، با هیچ کسی مشوره نه کرده ام. نظرخواهی را به دلیلی در مورد اساس‌نامه و مرام‌نامه قدغن کردم، که اگر هر رفیقی از حزب خواسته باشد به عضویت آن در آید، می‌تواند بدون هیچ مانعی خودش را کاندید رهبری حزب کند. تنها شرط کاندید شدن به رهبری حزب، داشتند سابقه‌ی حزبی، پیش از این اطلاعیه است. حزب با توجه به مطالعات تاریخی، تمام حاکمیت های تک قومی انحصار گرا طی سه صد سال اخیر را شدیداً محکوم کرده، آن را جنایت شمرده و مدنظر دارد، طی دراز مدت برای خساره‌گیری از این گروه خاص مبارزه‌ی جدی کند. شاید چند نسل نیاز باشد. ولی اساس آن از همین حالا گذاشته شد.

- پذیرش اعضا به حزب دموکراتیک <مادر >افغانستان، فقط با رایه درخواست هویت ملی افغانستانی صورت می‌گیرد.

- هیچ گونه ممانعتی برای عضویت هیچ یک از اتباع گرامی افغانستان نیست. اگر اول خود شان را افغانستانی بدانند و بعد منسوب به یکی از اقوام شریف افغانستان.

- زبان های گفتاری و تحریری حزب، فارسی دری و پشتو اند. حتی‌الوسع تمام زبان های مادری مردمان عزیز افغانستان قابل کاربرد اند. لهجه های گویشی مربوط محلات.

– سایر موارد، در اساسنامه و برنامه‌ی کاری حزب درج اند که به تاریخ ۲۹ جولای ۲۰۲۳ همه‌گانی می‌شوند. و در اولین کنگره (۱۱ جدی سال روان هجری خورشیدی)، تصویب.

در این اعلامیه‌ی حضور و اعلام موجودیت، همه مسئولیت آن را به دوش می‌گیرم. نه امتیاز آن را. نام‌گذاری حزب مادر به حزب، هیچ ربطی، به محبوبه مادر نه دارد. مراد از حزب مادر، همان حزب نگون‌بخت شاخه‌ی پرچم حزب دموکراتیک <مادر >افغانستان است که هر کسی اگر نه، ولی بیش‌ترین ها آن را لگد مال کردند. خطوط اساسی شناسه و وظایف حزب دموکراتیک <مادر > افغانستان این ها اند.

- ملیت حزب، افغانستانی است.

- مقرر فعالیت حزب، تا عادی شدن اوضاع در افغانستان، کشور آلمان است.

– با توجه به تجاربی که دارم، رسیده‌گی و پی‌گیری برای دریافت علل اصلی روگردانی بسیاری ها از حزب و رهبر را در صدر وظایف قرار داده ام.

– پژوهش آسیب پذیری های حزب از سال تاسیس و پسا انشعاب، تا شش جدی ۱۳۵۸، البته با مساعدت شرایط انجام می‌شود.

– از جدی ۱۳۵۸ تا شروع کودتای ۱۸ یک پژوهش کامل برای اثرگذاری های مثبت و منفی کار حزب مادر تحت رهبری شادروان ببرک‌کارمل بزرگ به گونه‌ی جداگانه صورت می‌گیرد.

– بخش مهم دیگر کار حزب ما شناسایی عوامل نافرمانی ها و شکل گیری آن‌ها در میان تحول شش جدی ۱۳۵۸ و کودتای ۱۸ است.

– گشودن پرونده های دادخواهی برضد همه خائنان حزب دموکراتیک خلق افغانستان. از شش جدی ۱۳۵۸ تا روزی که کودتای ۱۸ صورت گرفت.

- حزب تصمیم نه دارد با گفتار ها و تعهدات مردم فریب خود را مصروف نگه دارد.

- آرایش جدید سازمان‌دهی فعالیت حزب مطابق شرایط نوین اجتماعی ملی و جهانی صورت می‌گیرد.

- حزب درک می‌کند که بدون شناسایی عوامل و فعالان جنایت، رسیدن به عدالت اجتماعی و حزبی

ناممکن است. لذا حزب ما بنا به دلیل ارتکاب مشهود جنایات، در برابر برخی‌ها اعلام جرم کرده و

عندالموقع در دادگاه‌های بین‌المللی به تعقیب عدلی و قضایی شان مبادرت می‌ورزد. نه می‌شود که حیات

هزاران عضو حزب و فرزندان صدیق وطن را تباه کنند و خود شان راحت باشند. حتا مرده های شان.

حزب مادر، بر آن است که:

- هسته‌ی مرکزی خود را در ۱۱ جدی سال روان فراروی خورشیدی اعلام کند. فاصله میان امروز و

این مدت برای غور و مذاقه روی اساسنامه و برنامه‌ی عمل حزب است که در تاریخ ۲۹ جولای ۲۰۲۳- همه‌گانی می‌شوند. پس از اعلام هسته‌ی مرکزی و رهبری، تصویب اساسنامه و برنامه، وظایف مشخصی به عهده‌ی همه قرار خواهند داده شد. همچنان باردگر، حزب، صریح و سریع اعلام می‌دارد که حزب مادر، موروثی، خانوادگی، گروهی مربوط به رهبر و رهبران فقید نیست. نام‌بردن از آنان یا محبوبه مادر همان روش نمادین بودن را دارد. حالا دانستیم که نه کسی رهبر را دوست داشت و نه رهبران را و نه محبوبه مادر را. چون ما را به استفاده‌ی سوء از نام مُرده و زنده متهم کردند. در حقیقت کمبود های اخلاق سیاسی خودشان را متوجه شدند و حسادت هم نه توانست مانع واکنش‌ها شود. پس از این، همان نام حزب مادر به‌گونه‌ی دایمی برای حزب خواهد بود. مشروط به تصویب کنکره‌ی مؤسس. با تأکید می‌گویم، حزب مادر هیچ ربطی به شخصیت محوری محبوبه مادر یا دگران نه دارد. ولی همه‌ی آن پنج تن بزرگان رهبران نمادین حزب از امروز تا بقای حزب خواهند بود، یا حد اقل تا زمانی که من حیات داشته باشم. نام های شان عنداللزوم و عندالموقع و اگر نیاز باشد ده بار در هر سطر هم برده خواهند شد. هرکسی دُهل و سُرنا بر ضد ما می‌نوازد یا نغاره‌ی مخالفت یا بدنامی ما را رقم می‌زند، آزاد است.

- حزب مادر، می‌خواهد تا بداند که سرمایه های منقول و غیرمنقول دی‌روز آن کجایند؟ چرا جزایر ایجاد شده از بدنه‌ی حزب مادر، نسبت به این سرمایه‌ها بی‌تفاوت اند؟ بیست سال پسین بهترین ایام و فرصت برای بازیابی سرمایه‌ها بودند. رفقای که در امور مالی کمیته های حزبی، کمیته های ولایتی و کمیته مرکزی حزب قرار داشتند کجایند؟ با سرمایه‌ها نقدی حزب چه کردند؟ من یکی دوستای آنان را می‌شناسم که پول های حق‌العضویت سازمان های اولیه‌ی تحت مدیریت شان را دزدیده، در دوران حاکمیت دکتر نجیب با همان پول‌ها خود خانوادگی شان را به اروپا آوردند. و اگر ضرورت شود، نام های شان را هم افشا می‌کنم. چنانی نه بود و نیست که همه دارایی های حزب را، دولت های پسا سقوط اقتدار حزب منجمد کرده باشند. مجموعه‌ها اسناد، کارت های سفید عضویت سازمان های اولیه در سراسر کشور و قوای مسلح به دست کی‌ها افتادند؟ مهر هایی که برای آن کارت‌ها و اسناد حزبی حیاتی بودند چه شدند؟ جداول اندراج و شهرت کامل اعضای حزب در سازمان های اولیه‌ی سراسر کشور و قوای مسلح به دست کی‌ها افتادند؟ دیتابیس تشکیلاتی کمیته مرکزی حزب را چه کسی نگه می‌دارد؟ چرا تا امروز کسی نسبت به خطرات حیاتی رفقا، ناشی از افتادن احتمالی آن استاد به دست دگران نه پرسیده یا توضیح نه داده؟ من در روایات زنده‌گی خودم نوشته‌ام، وقتی آقای آیکین بیری سفیر آمریکا در استان خوست و با ترجمانی آقای فهیم بعد‌ها وزیر مخابرات به من گفتند که می‌دانند در سال های اوایل دهه‌ی

شصت کجا کار می‌کردم، حیرت زده شدم که ایشان آن معلومات چند دهه پیش از آمدن خود شان به افغانستان را از کجا کرده اند؟ منی که یک پیاده‌ی عادی و یک کارمند درجه صدم بودم. پس حتمی معلومات های دیگری از رفقای دارای مسئولیت های بزرگ را هم داشته است؟ این معلومات ها چه گونه به دست شان رسیده بودند؟

- حزب مدنظر تا در پی‌گیری و شناسایی عوامل روسی سقوط کشور و رهبر، به دست گرباچف در حمایت از دکتر نجیب و کودتای ۱۸، پژوهش هایی را انجام داده و عندالموقع جبران خساره از نظام های جانشین گرباچف مطالبه نماید، چون به اسنادی که در جهان همه‌گانی شده و برگردان آن مصاحبه به زبان فارسی هم وجود دارد، رهبر، خودشان را فدای اشتباهات شوروی و دسیسه‌ی رفقای خود می‌دانستند. این برگردان مصاحبه به قلم رفیق عارف عرفان سال ها پیش در روزنامه ها منتشر شده است. سیر و سلوک احزاب برادر و سکوت جمعی رهبران پیشین حزب اعم از مُرده ها و زنده‌ها نسبت خیانت دکتر نجیب به حمایت گرباچف پرسش برانگیز است. سقوط اتحاد شوروی و حزب کمونیست اتحاد شوروی بسیار سال ها پس از اقتدار دادن به دکتر نجیب صورت گرفت. این مورد دلیل نه می‌شود که رژیم تحت حاکمیت رهبر، با توجه به ضعف اقتداری حمایتی اتحاد شوروی و بلاک شرق صورت گرفته است. شکایت از جانشینان نظام های شوروی پسا گرباچف و کشور های بلاک شرق در عدم حمایت از رهبر و قرار گرفتن به ضد او، آن هم درست در زمانی که جهان هنوز در تحت رهبری اتحاد شوروی و احزاب برادر و بلاک شرق سخن مساوی با امپریالیسم را می‌گفت.

با آنچه گفته آمدیم، دریافتیم که حزب <مادر >بیش‌تر از سوی خودی‌های خاین بی‌رمق شد و جان سپرد تا جنایات جنایت‌کاران خارجی مربوط به حزب کمونیست اتحاد شوروی و بلاک شرق.

از فضای خفته‌ی بحث و جدل ناپیدای امروز در باره‌ی افغانستان به خوبی هویداست که جهان سکان اختیار ملت ما را به اختاپوت های تروریست طالبانی یک قومی سپرده و گویا چشم و گوشش کور و گر است. خاین به ملت یعنی غنی و یارانش و کرزی و یارانش در عشرت‌کده ها به سر می‌برند و گلوی مردم در سراسر کشور آماج تیغ های بُران تروریسم طالبانی عمدتاً پشتون تبار پاکستانی و خیبری و پشتون سیاسی و طالبانی داخلی قرار دارد. این حقیقت غیر قابل انکار است. آنچه که مبارزات مردم غیر افغان در کشور را به یک انسجام درست رقم زده می‌تواند. اعلام حضور همین حزب <مادر > رهبری با انتظام این مبارزه است. راه اندازی مبارزات مدنی بر ضد اروپا و آمریکا و انگلیس و شرق و غرب به شمول هم‌سایه های نابابی چون ایران و پاکستان و ازبیکستان و ترکمنستان، کشور های چین، هند و روسیه باز بازی‌گری‌های چند رویه‌ی شان به نفع طالبان و احتجاج بر ضد جاپان و یوناما و ملل

متحد که همه در خط دفاع از گروه تروریستی نیابتی طالبانی قرار دارند تا اهداف و منافع خود شان برآورده شوند، صورت می‌گیرد. در ابتدا با پخش مقالات و مستندات، جنایات همگی جوانب درگیر در بن‌بست افغانستان را افشا می‌کند. که به نفع طالب لابی‌گری دارند و سیاست کوچ اجباری بومیان شمال و اسکان دهی ناقلین پشتون تبار ملیشه‌ی پاکستانی و خیبری و پشتون های جنوبی را در شمال و شمال‌الشرق کشور دامن زده اند و باور داریم که این کار شان را تا تمام دامنه های مناطق غربی کشور و مناطق غیر افغان نشین گسترش می‌دهند. مبارزه بر ضد ظلم و بی‌داد اخیر و جاری کشور و ایستاده‌گی مردم برای تامین عدالت چی گونه کارگر می افتد و افتدار ملت تمام معادلات را می تواند تغییر دهد. این مأمول درست از طریق مبارزات سیاسی و مدنی و حمایت از مبارزان داخلی کشور و ایجاد یک واحد رهبری جمعی واقعی مبارزه بر ضد طالب و حامیانش می‌تواند صورت گیرد. حزب <مادر > از همین حالا مایل است الی زمان برگزاری کنگره‌ی اول، به گونه‌ی گسترده با سایر جریان های سیاسی برای مبارزه‌ی مشترک فعال و بدون دو دلی، تعامل کند. تا باشد که طالب ارگ نشانده شده و حامیان آن به لرزه در آمده و بانگ بی وقت مقامات مختلف و وزیر خارجه‌ی آمریکا سراسیمه‌گی را میان شان دامن بزند و این ترس به کابل هم برسد. نتیجه‌ی همه شدن برای مبارزه علیه طالب و حامیانش، تبی است که براندام همگی شان از خیزش های ملی و مردمی و عدالت خواهی و پایان سلطه‌ی فاشیستی در کشور برخاسته شده و خواهد شد. خاموش ساختن شعله‌ی ایستایی مردم نه ممکن است و نه مقدور. بدون تمکین جهان برای دست برداری از حمایت گروه سلطه گرای ارگ به محوریت آمریکا و انگلیس و عملی شدن خواست های ملت و برگشت با صلاحیت ملت مقتدر ما که یک بخش بزرگی از جامعه بشری است و تحقق عدالت و مساوات به همه ملیت های ساکن کشور میسر نیست. مگر به ایجاد وحدت و واقعی نیروی روشن‌گرایی خارج از افغانستان و اجتناب از خود منمی ها. و آمدن زیر یک چتر واحد رهبری سیاسی. من از جانب حزب نوپای خود مطیع و فرمان‌بردار هر اقدامی هستم که منجر به ایجاد یک کمر بند بزرگ سیاسی نظامی حزب واحد برای مبارزه به خاطر آزادی کشور در خارج از کشور گردد و سپس برنامه های درون کشوری را پی‌ریزی کند. اما و در این جا بحث من آن است که آیا چنین رویایی. به واقعیت خواهد پیوست؟ آیا همه جزیره های سیاسی ایجاد شده از پیکر حزب مادر دوباره به وصل خواهند رسید؟ آیا این فداکاری وجود خواهد داشت؟ از سوی ما که بلی. شکی نیست که حزب مادر، طلیعه دار فریاد و مبارزه‌ی عدالت خواهی و تاریخی بوده و خواهد بود. اما الزامی بود که امروز در ختم بیانیه‌ی اعلام حضور حزب خود، برخلاف گذشته‌هایی که برخی ها نه خواستند از آن یاد کنند و دیگران را از یادکرد آن باز می‌دارند، موارد یاد شده را می‌گنجانیدم که گنجانیدم. زمان برای سیاست‌مدار باید

تعیین کننده‌ی همه ابعاد و زوایای منحصر به فرد و بهره‌گیری از کوچک ترین فرصت و فضا را داشته باشد. شناخت من از عنفوان جوانی ام با قافله‌ی مبارزه که رهبران آن زمان هم برتری های شخصیتی و فرهنگی و ادبی و رهبری و روزنامه نگاری و سیاسی و سیاستی داشتند، آن است که ما با شعار های کلیشه‌یی کهنه ره به جایی نه می‌بریم. انتظار من و جامعه از همه رهبران و اعضای گرامی بخش های مختلف حزب، بیش‌تر و زیرکانه تر است. امروز که همه‌ی شان رهبران و الگوها و راهیان راه عدالت اند و همه‌ی ما به وجود هم به هم ببالیم و می‌بالیم و متحد شویم. من یا کسی از حزب ما کاندیدا برای رهبری چنان انسجام بزرگی نیستیم اگر ایجاد شوند. در غیر آن، ما انشاءالله فعال‌تر و کامل‌تر و منسجم‌تر به مبارزه حالا و پسا کنگره‌ی اول ادامه خواهیم داد.

پیروز باشید